

هم نه ببل که عاشق ارزار	خوش بنالی در چمن بالاله زار	گفت نافرجام و خوش دمدمه	من نمانم باز گفتن آن همه
هم نه همدم که پیکر پاکستی	نی چو لکلک که وطن بالاکستی	آن مثل و زارش خند جیب	آن مرد افتاد از غم در شیب
در چه کار کی تو به چمن خزند	نوحه در غم تو ترا با چه خورند	اشکش از دیده بخت و گفت او	با هم آتش ه شبی بنم گو

رفت در شبی ز شهر طالقان	بهر صیت بوللس ناخرفان	گفت آن سالوس زان نهی	دام کولان و مکند کمر ای
کوچه ها ببری و وادی و راز	بهر دیده شیخ با صدق و نیاز	صد هزاران خام برین آنچه تو	اوقاده از فرزند صد عشو
آنچه در ره دیده انجور و ستم	که چه در خوردت کونه میکنم	که نه بینش سلامت و آروسر	خبر تو باشد نگر در سر و غوی
چو غم بمقصد آمد از آن جوان	خانه آن شاه را حجت آن نشان	لا ف کبشی کاسه سی طبل خوار	بانگ طبلش رفت اطراف دیار
چو غم بعد صدمت نزد حلقه درش	زن بیرون کرد از در خانه سرش	سبلی اندازن قوم کوس که پرت	در چنین کامی چه می ماند دکت
که چه چو خوار بخواه لبر بوالکسرم	گفت بر قصد زیارت آمدم	هستند این قوم صد علم و کمال	مگر تو بر برگرفت کجاست حال
بخند زدن که خضر برش بین	این سفر گیری و این نشویش بین	آل موسی کو ضایا تا کنون	عایدان عجل را ریزند خون
خود ترا کجا رسد نبود انجا کجا	که تیر بوده کنی این عسرم راه	شرح و تقوی یافتند سوی است	کو عمر کو امر معروفی در رشت
اشترها سر کول کرد در آلودت	یا معلولی وطن تشنه غایت	کین اباحت زین جماعت فاش شد	رخصت هر مفسد و فحاش شد
یا مکر دیوت و دشامه بزباد	بر تو و سانس سقرا در کشاد	کوره پیغمبر و اصحاب او	کو نماز و سجد و ادب او

Copyright © King Saud University